

چگونه شناخت انسان ما را به شناخت خدا نزدیکتر میکند؟

انسان‌شناسی شروع مسیر خداشناسی است.

در دوران کودکی آینه را روبه‌روی نور خورشید می‌گرفتیم و با جابه‌جا کردن آن، نور منعکس شده بر روی اشیاء را دنبال می‌کردیم. نور منعکس شده از آینه هم‌رنگ نور خورشید است، مانند آن گرما و روشنایی دارد، اما با شدت کمتر. وقتی کسی این نور را می‌بیند، ادعا نمی‌کند که خورشید را می‌بیند، اما با بررسی ویژگی‌هایش می‌توان به خصوصیات نور خورشید پی‌برد. درواقع آینه وسیله‌ای برای تجلی نور خورشید است.

ما انسان‌ها هم نقشی مشابه به آینه داریم و **جلوه‌گر صفات خدا** بر روی زمینیم. همان‌طور که گرما و نور خورشید، با گرما و نور منعکس شده در آینه، قابل مقایسه نیست و مانند ذره‌ای در برابر بی‌نهایت است، میزان **تجلی صفات خدا** در ما نیز با **صفات خود خدا** قابل مقایسه نیستند.

در حقیقت ما هم **جلوه‌ای از اسم‌ها و صفات خدا** هستیم و درست مثل آینه میزان شباهتمان به خدا و درصد تجلی‌مان به میزان پاکی نفسمان بستگی دارد. پس اگر ما آینه وجود خدا هستیم، می‌توان گفت هر که **خود** را بشناسد، قطعاً **خدا** را نیز می‌شناسد. پس اگر **خدا** را نمی‌شناسیم، یا دچار **خودفراموشی** شده‌ایم، یا در راه **شناخت خود** مسیر را اشتباه رفته‌ایم.

انسان، آینه خدانما

هرقدر که ما به بُعد انسانی وجودمان نزدیک‌تر شویم و من حقیقی در وجودمان حکم‌فرما شود، **صفات و ویژگی‌های** بیشتری از **خدا** را بروز خواهیم داد. **بعد انسانی** و فوق عقل همان نفخه‌ای است که **خدا** از **خود**، در وجود ما به امانت گذاشته و شامل همه **صفت‌ها و ویژگی‌های** اوست. اگر می‌خواهیم **او را بشناسیم**، باید **شناخت** درستی از **خود** داشته باشیم، تا بخش‌های جمادی، گیاهی، حیوانی و عقلانی وجودمان ما را به گمراهی نکشانند و آن‌ها را به جای **بعد انسانی** و الهی‌مان در نظر نگیریم.

درحقیقت وجود ما همان‌طور که می‌تواند آینه دیدار خدا باشد، قادر است مانند حجاب و پرده نیز عمل کند و اگر وسیله‌ای شود که **خود** را در آن ببینیم، از هر پرده‌ای در مقابل دیده‌های ما ضخیم‌تر خواهد بود.

تصور ما از خود

وقتی که در آینه نگاه می‌کنیم، اولین چیزی که می‌بینیم، تصویری است از یک **فرد**. **فردی** که از کودکی تا به حال با او همراه بوده‌ایم. آن را **من** نامیده‌ایم. این **من** بزرگ شده، رشد کرده، تغییر کرده و در خانواده و اجتماع نقشی پیدا کرده است. بخش‌هایی از این **من** همیشه برای ما واضح بوده است، بخش‌هایی مثل صورت و اندام کلی بدنمان. هر وقت که به **خودمان** نگاه کرده‌ایم، آن‌ها را دیده‌ایم. به همین دلیل از همه بیشتر با آن‌ها انس داریم و کوچک‌ترین تغییرات در اجزایشان برای ما مهم است.

بخش‌هایی از **من** ما هم هستند که اگرچه عضوی از وجود ما هستند، اما با نگاه کردن به **خود** آن‌ها را نمی‌بینیم، مانند اعضای درونی بدنمان، افکار، هویت و ویژگی‌های شخصیتی‌مان.

سؤال این جاست که وقتی می‌گوییم هر که **خود** را بشناسد، **خدا** را می‌شناسد،¹ منظورمان کدام **خود** است؟

حدیث از پیامبر گرامی اسلام: «من عرف نفسه فقد عرف ربه». ¹

هر آن‌چه تا به حال دربارهٔ **خود** تصور می‌کردیم، در واقع **بروزات و ظهورات** ابعاد مختلف وجودمان هستند و نمی‌توانیم آن‌ها را خود حقیقی بنامیم.

تصویری که از **خود** در آینه می‌بینیم، در حقیقت بعد جمادی وجود ماست، که مانند همهٔ اشیاء شکل، وزن و حجم دارد. قسمتی که رشد می‌کند، تولیدمثل دارد و غذا می‌خورد، در واقع بعد گیاهی وجود ماست. بخشی که برای **خودش** خانواده تشکیل می‌دهد و در اجتماع نقش می‌پذیرد، بعد حیوانی وجود ما را تشکیل می‌دهد و بخشی که به کشف رموز هستی و قوانین علم علاقمند است، بعد عقلی وجود ما را تشکیل می‌دهد.

پس خود ما کدام یک از این بخش‌هاست؟

امانت خدا در درون من

تمام این بخش‌هایی که نام بردیم در کنار بعد انسانی وجود، خود یا من حقیقی وجود ما را تشکیل می‌دهند. در واقع اولین قدم در خودشناسی درک، شناخت و تفکیک این ابعاد گوناگون از یکدیگر و علاوه بر آن دانستن این نکته است که وجود ما آمیزه‌ای از تمامی این قواست، اما تمام این بخش‌ها ابزار و یا محملی برای رشد و تکامل بخش انسانی وجود ما هستند.

این **بعد انسانی** وجود ماست که نشانه‌هایی از **اسماء و صفات خدا** را در **خود** دارد. **صفت‌هایی** که چون آن‌ها را در درون **خود** داریم، برایمان آشنایند. اگر تا به حال تجربه‌ای از آن‌ها نداشتیم، نمی‌توانستیم وجودشان را تشخیص دهیم. همان‌طور که اگر در درون **خود** درکی از زیبایی نداشته باشیم، نمی‌توانیم زیبایی‌ها را تشخیص دهیم و اگر تا به حال حس توانایی و قدرتمندی نکرده باشیم، تشخیص آن در دنیا برایمان محال است.

ما می‌توانیم با **صفات** که **خدا** در درون‌مان به ودیعه گذاشته، او را در بیرون از وجودمان پیدا کنیم. پس برای دیدن **خدا** در پس‌پدیده‌ها نیاز داریم، که با **بعد انسانی خود** به جهان نگاه کنیم. زیرا بعد انسانی وجود ما تنها بعدی است که با **صفات خدا** آشناست. در غیر این صورت چشم را می‌بینیم، از زیبایی‌اش شگفت‌زده می‌شویم، در وصفش شعر می‌سراییم،

اما به لطافت **خالقش** توجهی نمی‌کنیم. کوه را می‌بینیم، از عظمت و بزرگی‌اش به وجد می‌آییم، اما به عظمت **خالقش** پی نمی‌بریم. مادر را می‌بینیم، مهربانی و عشقش را می‌ستاییم، اما به یاد مهربانی **خدا** نمی‌افتیم. اگر ما با دید درستی به دنیا نگاه نکنیم، جز ظاهر پدیده‌ها چیزی نمی‌بینیم و هیچ‌گاه به **خدا** نخواهیم رسید.

چرا انسان؟

باز هم برگردیم به این حدیث گرانقدر که هر کس **خود** را بشناسد، در حقیقت **خدا** را شناخته است.

اما چرا انسان؟

چرا از بین همه مخلوقات، **شناخت انسان** این قدر اهمیت دارد؟

چرا او به عنوان کلید **شناخت خدا** در نظر گرفته شده؟

بیا با یک مثال موضوع را روشن‌تر کنیم، وقتی عزیزی از ما به سفر می‌رود، موقعیت‌های مختلفی ما را به یاد او می‌اندازند، اما در این میان چیزهایی هستند که با دیدن آن‌ها بیشتر به یادش می‌افتیم. چیزهایی که نشانه‌های او را از همه بیشتر با **خود** دارند. مثلاً اگر قاب عکسی از او بر روی دیوار باشد، حتماً ما را به یادش خواهد انداخت. یا چیزی مانند عینک یا انگشترش که در زمان حضورش بیشتر با آن‌ها انس داشته.

در جهان هستی هم همین قاعده برپاست. کل موجودات عالم نشانی از **خدا** دارند و هر کدام کم یا زیاد **تجلی‌گر صفات خدا** هستند. اما در این بین **انسان** موجودی است، که بیشترین شباهت را به **خدا** دارد و بیشترین **ظهور صفات خدا** در **انسان** صورت گرفته است. پس اگر قرار باشد، که شناخت مخلوقی از آفریده‌های **خدا** ما را به شناخت خدا برساند، آن مخلوق کسی جز **انسان** نیست.

Mentazer Mentazer